

این مطالب برگرفته از کتاب «یادگار تاریخی توس» نوشته: مهدی سیدی، در دست چاپ است

کشف رود

بستر کشف رود زه کش و خط القعر دشت کهن توس است، پس می توان اندیشید که قدمت نام این رود هم به اندازه خود توس باشد، که از قضا چنین است. بر روی تابلویی که بر کنار کشف رود نصب شده خوشامدی با بوی حماسه و اسطوره به چشم و مشام می خورد. متن تابلو، کشف رود را جایی حماسی و پیوسته به اسطوره خوانده است، با این شاهد از شاهنامه فردوسی که:

کشف رود پر خون و زرداب شد زمین جای آرامش و خواب شد
بر شاهنامه دانان پوشیده نیست که این بیت برگرفته از داستان ازدهاکشی «سام» نیای رستم در کنار کشف رود در سپیده دم تاریخ قوم ایرانی است.^۱
در اوستا نیز از این زه آب و رودخانه با نام «کسب رود» یاد شده، که به قول نویسندۀ بندهش همان «وه رود» است.^۲ چنین است که بعضی افراد هشتمین سرزمین مقدس ایرانیان به نام «آور وه» به معنی «وه شهر» یا سرزمین وه را همان توس

۱- شاهنامه (چاپ مسکو)، ج ۱، ص ۲۰۴.

۲- بندهش، ص ۷۶؛ دایرة المعارف اسلام، ذیل توس؛ تقی بینش، مقاله «طابران»، در یادنامه مینورسکی، ص ۴۹.

دانسته‌اند.^۳ همان سرزمینی که اهورامزدا درباره آن گفته است: هشتمین سرزمین و کشور نیکی که من آفریدم او روه دارای چراگاههای سرشار بود.^۴ ناظری که روی بر آرامگاه فردوسی تابلو کشف رود را می‌خواند اگر چشم راست را کمی بالا ببرد کوهی سترگ را در چند فرسنگی خود و مشرق روستای پاژ یا پاژ زادگاه فردوسی خواهد دید با نام «اژدر کوه»، که به ادعای «حافظ ابرو» خوافی، تا سده نهم هجری مردم بر این باور بوده‌اند که «اژدرها»ی کشته شده به دست سام بر دامن آن کوه انداخته شده «و بر شکل اژدری... سرخ می‌نماید».^۵

دروازه رودبار

از روی پل نوساز کشف رود که بگذریم بلافاصله خود را در مدخل شهر باستانی تابران می‌یابیم و تابلو خوشامد دیگری با عنوان از «دروازه رودبار توس» را روبه روی خویش می‌بینیم. آن جایی که به دروازه رودبار نامبردار شده، در جنوب غربی شهر - قبله آن - و پیوسته به پلی است که بر روی کشف رود بسته شده است. تحقیقات و کاوشهای اخیر باستان‌شناسان پل دیگری در نزدیکی غرب دروازه رودبار را هم کشف کرده است، که چون رو به سوی رادکان و بخش «باروی توس» و سرچشمه و خاستگاه اولیه کشف رود دارد می‌تواند دروازه رودبار هم خوانده شود؛ چرا که در چند صدسال از سده‌های میانه اسلامی از این رودخانه تاریخی به جای «کشف رود» با نام «رودبار» یاد می‌شده است، در نتیجه «دروازه رودبار» می‌توانسته در اصل «دروازه رودبار» هم بوده باشد.^۶ با این همه همین جایی که

۳- پیرنیا، تاریخ ایران باستان، ۱، ص ۱۵۶؛ تقی بینش، مقاله طابران، یادنامه مینورسکی، ص ۴۹.

ضمناً «اور» که در نامهای اورگنج، اورشلیم و اورمیه دیده می‌شود به معنی شهر است.

۴- اوستا، وندیداد، فرگرد یکم، (پژوهش جلیل دوستخواه)؛ نیز یادنامه مینورسکی، ص ۴۹.

۵- جغرافیای تاریخی خراسان، حافظ ابرو، ص ۶۰.

۶- در قرون گذشته نام خاص قسمتی از ولایت توس «بارو» بوده است. این قسمت احتمالاً منطقه میان شهر تابران و رادکان بوده است. در اسرار التوحید از این قسمت به صورت «تارود» و «بارو» یاد شده است (صص ۲۸ و ۱۷۵ متن، ۷۴۳ تعلیقات). آن جا هم که در تاریخ بیهقی از جایی به نام «باورد» و «تارود» یاد شده (صص ۵۴۵ و ۵۵۱) احتمالاً عرض همین

اینک آن را با نام دروازه رودبار می‌شناسند شایسته‌تر از دیگر دروازه‌های شهر برای این نام است، چرا که درست در مقابل آن و ضلع شمالی شهر و پیوسته به بنای آرامگاه فردوسی دروازه پرهیت دیگری برجاست که رو سوی منطقه «رزار» و باغستانهای پیرامون شهر و روستای کهن و تاریخی «رزان» دارد؛ همان دروازه‌ای که به روایت نظامی عروضی وقتی صلۀ سلطان محمود را از دروازه رودبار به شهر وارد می‌کردند، جنازه فردوسی را از آن به گورستان بیرونی شهر می‌بردند؛ که البته به سبب مَذکر متعصب توس جنازه رادر گورستان مسلمانان نگذاشتند و به درون شهر باز گردانیدند و در باغ و باغچه خود شاعر به خاک سپردند.^۷

از آنجا که دروازه رودبار فرو ریخته است و بجز دو رشته دیوار کهن سال فرتوت چیز دیگری در چپ و راست آن به چشم نمی‌خورد، اغلبی از مسافران توس در بدو ورود به شهر از یاد می‌برند که در آن جا بجز آرامگاه باشکوه شاعر حماسه‌سرای ایران و باغ سرسبز آن، نیز بنای با هیبت دیگری به نام «هارونیه» با روی یک فرسنگی شهر تابران هم بر گرد آن مجموعه دیدنی است.

این غفلت البته شاید آگاهانه باشد، تا زائران هیبت و حرمت فردوسی را بیش از دیگر ارزشهای شهر باستانی توس پاس بدارند. ما نیز چنین می‌کنیم و فاصله یک کیلومتری دروازه رودبار تا باغ و مقبره درخشان و با شکوه فردوسی در مجاور دروازه

باروی توس بوده است (بنگرید به تعلیقات اسرارالتوحید، ص ۷۴۳). نیز در قرون چهارم تا عهد ایلخانان جز فردوسی کس دیگری از رودخانه توس با نام « کشف رود» یاد نکرده است؛ در عوض محله رودبار توس که قطعاً در کنار کشف رود واقع بوده شهرت داشته ← → است. هم اکنون نیز روستایی قدیمی به نام «بارو» در نزدیکیهای سرچشمه رودخانه رادکان (که شاخه اصلی کشف رود است) قرار دارد، که حافظ ابرو از آن با نام «بارو» یاد کرده است (جغرافیای تاریخی خراسان، ص ۵۹) اهالی رادکان و حتی توس نیز کشف رود را در حد فاصل رادکان تا توس، یا دست کم رودخانه رادکان را «رودبارو» می‌خوانند. بدین دلایل گمان می‌رود که میان «محله رودبار» و رودخانه «بارو» ارتباطی باشد، در آن صورت بعید نیست که پل و دروازه کشف شده تازه، که رو به سوی رادکان دارد محل واقعی دروازه رودبار باشد، اما دلایل و شواهد دیگری محل دروازه فعلی رودبار را بیشتر به رودبار قدیم منسوب می‌کند.

۷- حکایتی است مشهور در چهارمقاله، مقاله «شعر»، ص ۴۷.

رزان را شتابان و چشم دوخته به آن طی می‌کنیم تا پس از سیراب شدن از فیض زیارت گور بزرگترین شاعر حماسه‌سرای ایران به سیر در شهر باستانی توس پردازیم.

باغ آرامگاه فردوسی

باغ شش هکتاری (۵۶۷۵۳ متری) آرامگاه فردوسی در ضلع شمالی شهر تبران و پیوسته به باروی شهر در مدخل «دروازه رزان» واقع شده است. بنای آرامگاه با ۹۴۵ متر زیربنا و الهام گرفته از مقبره کورش در پاسارگاد، اما با هیتی حماسی و در خور شأن و جایگاه فردوسی، در انتهای شمالی باغ و فاصله تقریباً صد متری دروازه است. این بنا در سال ۱۳۴۷ شمسی برابر با ۱۹۶۸ میلادی پی افکنده شده است. البته پیش از آن در سال ۱۳۱۳ شمسی که جشن ملی و با شکوه بزرگداشت هزاره فردوسی در ایران برگزار می‌شده بنای اولیه باغ و آرامگاه را هم ریخته‌اند، اما چند سال بعد که بنا با نقص فنی و نشست روبرو شده آن را در سال ۱۳۴۳ شمسی بر چیده و تا سال ۱۳۴۷ مشابه آن را - البته با گسترش و عمق بیشتری - دیگر بار برآورده‌اند، که همین بنای کنونی است.

آنچه از خود فردوسی در باغ به چشم می‌خورد بجز بنای پرهیبت آرامگاه وی، مجسمه سپید و با شکوه اوست که به دست توانا و هنرمندان ابوالحسن صدیقی ساخته و در ضلع شرقی باغ نصب شده است. مجسمه فردوسی با دو چشم نگران و اندیشمند و دفتری در دست و کتابی چند در پیش، روی بر آینده دارد و تماشاگر مردمی است که از برابر آن می‌گذرند تا به زیارت آرامگاهش نایل شوند. در گوشه پایین مجسمه نام سازنده و سال ساخت آن (۱۳۴۶) حک شده است.

زمان و زندگانی فردوسی به روایت خود او

بر چهار ضلع بنای آرامگاه فردوسی شرح زمانه و زندگانی شاعر را حک کرده‌اند. ورودی بنای آرامگاه در ضلع غربی (سمت چپ) آن تعبیه شده، اما آغاز شرح حال شاعر بر ضلع جنوبی بنا - که ابتدا فرادید بازدید کنندگان می‌آید - حک شده است. شرح حال بر گرفته از شعر خود فردوسی و الحق بهترین و مستندترین زندگی نامه اوست، که خود ورقی مهم از تاریخ توس و بلکه ایران سده چهارم

هجری هم هست.

ابیات اولین بخش یا لوحه، که بر ضلع جنوبی حک شده چنین است:

| | |
|-----------------------------|------------------------------|
| به نام خداوند جان و خرد | کزین برتر اندیشه بر نگذرد |
| خداوند کیهان و گردان سپهر | فروزنده ماه و ناهید و مهر |
| زنام و نشان و گمان برتر است | نگارنده بر شده گوهر است |
| یکی نامه بُد از گه باستان | فراوان بدو اندرون داستان |
| پراکنده در دست هر موبدی | ازو بهره‌ای برده هر بخردی |
| یکی پهلوان بود دهقان نژاد | دلیر و بزرگ و خردمند و راد |
| پژوهنده روزگار نخست | گذشته سخنها همه باز جست |
| ز هر کشوری موبدی سالخورد | بیاورد و این نامه را گرد کرد |
| پرسید شان از نژاد کیان | وزان نامداران فرخ گوان |
| که گیتی به آغاز چون داشتند | که ایدون به ما خوار بگذاشتند |
| چگونه سرآمد به نیک اختری | برایشان همه روز گندآوری |
| بگفتند پیشش یکایک مهان | سخنهای شاهان و گشت جهان |

پوشیده نیست که ابیات فوق به تمامی از دیباچه شاهنامه بر گرفته شده و پس از ستایش خرد اشارت دارد به احوال «امیرابومنصور محمدبن عبدالرزاق توسی» امیر فرزانه و غیرتمند حاکم توس (بعدها سپهسالار سامانیان)، همو که میان سالهای ۳۳۹ تا ۳۴۶ با گردآوردن پیران صاحب خیر ایران از شهرهای نیشابور و هرات و سیستان و توس در تابران به تدوین «شاهنامه ابومنصوری» زیر نظر وزیر خویش «ابومنصور معمری» پرداخت. اما این که ابومنصور که بود و چرا در آن سال و زمان، یعنی ۱۰ تا ۱۷ سالگی ابوالقاسم فردوسی، به چنان امر مهمی پرداخت؟ شاید نیاز به توضیحی هر چند مختصر داشته باشد.

وقتی فردوسی در سال ۳۲۹ هجری قمری (برابر با ۹۴۰ میلادی) از خانواده‌ای دهقان تبار در روستای باژ یا پاژ توس دیده به جهان می‌گشود^۸ ایران زمین و ایرانی

۸- روستاهای شاداب (؟) و رزان را هم زادگاه فردوسی گفته‌اند (هفت اقلیم، و تذکره الشعراء دولتشاه سمرقندی)، اما نظامی عروضی که روستای پاژ را زادگاه فردوسی خوانده صحیح‌تر

- بویژه ایران شرقی و قلمرو سامانیان - شادمانه‌ترین و پرافتخارترین روزگار خود را در همه عمر هزار و چهار صدساله بعد از ظهور اسلام تا کنون می‌گذراند؛ روزگاری که به قول نظامی عروضی: «اوج دولت آل سامانیان بود و اسباب تمنع و علل ترفع در غایت ساختگی. و خزائن آراسته، لشکر جرار، و بندگان فرمانبردار»؛ نیز «جهان آباد و ملک بی‌خصم... و روزگار مساعد و بخت موافق»^۹. در آن روزگار که امیری چون نصر بن احمد سامانی سلطنت داشت و خردمندان دانشمندی چون جیهانی و بلعمی وزارت، و شاعری چون آدم الشعراى ایران یعنی ابوعبدالله رودکی و جایگاه ملک‌الشعرایی، حقیقتاً همه خوبیها به طور نسبی در ایران جمع بود. مهم‌تر از همه، آیین و زبان و فرهنگ خاص ایرانی به دست همان جمع در حال پایه‌ریزی بود. بدان سبب یک باره شبکوران نیک‌ستیز و بیگانه‌خو دست در دست هم دادند و زمان ولادت ابوالقاسم فردوسی فواره‌ای را که به اوج رسیده بود به سوی سراشیب و سرنگونی سوق دادند، در نتیجه رودکی و جیهانی و بلعمی به گونه‌ای مرموز در گذشتند و امیر نصر هم به انزوا در افتاد و کمی بعد روی در نقاب خاک کشید^{۱۰} (۳۳۲). از آن پس غلام ترکان و خلافت بارگان به میانه میدان جهیدند و به تهدید فرهنگ و استقلال ایران و ایرانی پرداختند، در نتیجه بزرگ مردی چون ابومنصور عبدالرزاق پس از چندی کوشید تا آب رفته را به جوی بازگرداند و چون نتوانست، بزرگان صاحب خبر ایرانی را در سال ۳۳۹ به توس فرا خواند و با پرسش:

«چگونه سر آمد به نیک اخترى
برایشان همه روز گند آوری»

۹- (چهار مقاله، ص ۴۷). سال ولادت فردوسی هم از خود شاهنامه به دست می‌آید، اما سال ولادت وی را بر روی سنگ قبرش ۳۲۳ نوشته بودند، که چون صحیح نبود و با دلایل مستند ۳۲۹ می‌باشد (بنگرید به کتاب پاژ، شماره ۱۳-۱۴، ص ۱۲۱، مقاله «زادروز فردوسی»، از شاپور شهبازی) سنگ قبر شاعر هم در سال ۱۳۷۴ اصلاح شد.

۱۰- چهار مقاله، ص ۴۹ و ۵۱-۵۲.

۱۱- درباره آنچه گذشت به منابع زیادی باید رجوع کرد، فهرستی از این منابع در کتاب پاژ شماره ۱۳-۱۴، زیرنویس شماره ۶، ص ۴۳، ارائه شده است (از جمله این منابع سیاستنامه، طبقات ناصری، تعلیقات تاریخ بخارا، الفهرست، ترکستان نامه، تاریخ مردم ایران، (زرین کوب)، و سراینده کاخ نظم بلند است).

گام نخست را در تدوین حماسه‌های ایرانی برداشت و در سال ۳۴۶ آن کارسترگ را به پایان رساند. وی در میانه قرن و زمانی که ترکانی چون آلپتکین غلام و سیمجورهای غلامزاده به قد افروزی در برابر دودمان سامانی برخاسته بودند باری به حکومت کلّ خراسان و سپهسالاری سامانیان هم رسید، اما در کشاکش نبرد دو عنصر ترک و ایرانی عاقبت در سال ۳۵۱ در جنگی ناجوانمردانه با سیمجورها کشته شد^{۱۱}، و آنچه از او ماند همان «دفتر» یا نامه باستان بود که سبب شد تا که و مه ایرانی بر او درود فرستند.

لوحه دوم منقوش بر ضلع غربی بنای آرامگاه دنباله حوادث را پی می‌گیرد و از زبان فردوسی شرح دست یازیدن دقیقی به نظم شاهنامه ابومنصوری تا تیرگی بخت او و کشته شدنش در حدود سال ۳۶۷، و دست بردن خود فردوسی به کار ناتمام دقیقی توسی و آغاز به پی افکندن «کاخ نظم بلند» زبان و ادب فارسی را چنین روایت می‌کند:

| | |
|--------------------------------|---|
| چو بشنید سپهد از ایشان سُخُن | یکی نامور نامه افکند بُن |
| چنان یادگاری شد اندر جهان | برو آفرین از کهان و مهان |
| چو از دفتر این داستانها بسی | همی خواند خواننده بر هر کسی |
| جوانی بیامد گشاده زبان | سخنگوی خوش طبع روشن روان |
| به نظم آرم این نامه را گفت من | ازو شادمان شد دل انجمن |
| ز گشتاسب و آرجاسب بیتی هزار | بگفت و سر آمد برو روزگار |
| برو تاختن کرد ناگاه مرگ | نهادش به سر بر یکی تیره ترگ |
| برفت او و این نامه ناگفته ماند | چنان بخت بیدار او خفته ماند |
| دل روشن من چو برگشت از اوی | سوی تخت شاه جهان کرد روی |
| که این نامه را دست پیش آورم | ز دفتر به گفتار خویش آورم |
| | توگفتی که بامن به یک پوست بود ^{۱۲} |

۱۱- بنگرید به تاریخ گردیزی، ص ۳۵۷؛ تاریخ مردم ایران، ج ۲، ص ۲۰۹، سراینده کاخ نظم بلند، ص ۵۹.

۱۲- این دوست همدل فردوسی ناشناخته است (البته مقدمه شاهنامه بایسنغری وی را محمد لشکری معرفی کرده، که اعتباری ندارد). اما جوانمرد دیگری هم در آن روزگار به یاری فردوسی پرداخته، که شاعر از وی با عنوان «مهرتر گردن فراز» یاد کرده است (دیباجه

به شهرم یکی مهربان دوست بود به نیکی خرامد مگر پای تو
مرا گفت خوب آمد این رای تو

دنباله سرگذشت فردوسی و چگونگی فراهم آمدن اثر سترگ او، که باز هم از دیباچه شاهنامه اما از روی نسخه‌های غیر علمی قدیمی انتخاب و در ضلع شمالی بنا حک شده، چنین است:

| | |
|------------------------------|------------------------------|
| نوشته من این نامه پهلوی | به پیش تو آرم مگر نغنوی |
| گشاده زبان و جوانیت هست | سخن گفتن پهلوانیت هست |
| شواین نامه خسروی باز گوی | بدین جوی نزد مهمان آبروی |
| چو آورد این نامه نزدیک من | برافروخت این جان تاریک من |
| بپیوستم این نامه باستان | پسندیده از دفتر راستان |
| ز ابیات غراً دوره سی هزار | مران جمله در شیوه کارزار |
| من این نامه شهریاران پیش | بگفتم بدین نغز گفتار خویش |
| همان نامداران گردنکشان | که دادم یکایک از ایشان نشان |
| همه مرده از روزگار دراز | شد از گفت من نامشان زنده باز |
| چو عیسی من این مردگان راتمام | سراسر همه زنده کردم به نام |
| بناهای آباد گردد خراب | ز باران و از تابش آفتاب |
| پی افکندم از نظم کاخی بلند | که از باد و باران نیابد گزند |

تنها چهار بیت اول لوحه سوم از دیباچه شاهنامه است. ابیات بعدی (از بیت بیستم این ...) بر گرفته از متن چند جلدی شاهنامه است و به شرح حال فردوسی و چگونگی اشتغال او به نظم شاهنامه و جایگاه و شأن وی و اثرش اختصاص دارد. ابیات لوحه چهارم نیز که از جای جای شاهنامه انتخاب شده باز در تعریف همت شاعر و اهمیت اثر گرانقدر او به زبان خود وی است:

بدین نامه بر عمرها بگذرد بخواند هرآن کس که دارد خرد
جهان از سخن کرده ام چون بهشت از این بیش تخم سخن کس نکشت

| | |
|---|---------------------------------|
| عجم زنده کردم بدین پارسی | بسی رنج بردم در این سال سی |
| چو روز جوانی به پیری رسید | زمانم سر آورد گفت و شنید |
| چو کافور شد رنگ [موی] سیاه | رخ لاله گون گشت برسان گاه |
| هم از نرگسان روشنایی بکاست | ز پیری خم آورد بالای راست |
| امیدم به یکباره بر باد شد | کنون عمر نزدیک هشتاد شد |
| به ماه سفندار مَد روز آرد ^{۱۳}] | سر آمد کنون قصه یزدگرد |
| که گفتم من این نامه شهریار | ز هجرت شده پنج هشتاد بار |
| ز من روی کشور شود پر سُخُن | چو این نامور نامه آمد به بُن |
| پس از مرگ بر من کند آفرین | هر آن کس که دارد هش و رای و دین |
| که تخم سخن را پراکنده ام | نمیرم از این پس که من زنده ام |

در توضیح ابیات فوق، یا شرح زمان و زندگانی فردوسی و نیز خاطرات تاریخی توس در آن زمان، گفتنی است که پس از کشته شدن امیر ابومنصور عبدالرزاق در سال ۳۵۱ هجری قمری، یکی از خانواده‌های ترک‌نژاد و غلام‌زاده به نام سیمجوریان به سپهسالاری سامانیان و حکومت کل خراسان با مرکزیت نیشابور رسیدند، که تا سال دست یازیدن فردوسی به نظم شاهنامه (چهل سالگی او - سال ۳۷۰) بی‌رقیب بر همه خراسان غربی و از جمله توس حکومت کردند. از آن پس اوضاع دولت سامانی رو به پریشانی نهاد تا این که غزنویان (سبکتکین و فرزند ۲۳ ساله‌اش محمود) در سال ۳۸۴ از غزنه به خراسان دعوت شدند و جانشین سیمجوریان گردیدند. پنج سال بعد هم سنواتی پرتنش بود، تا این که عاقبت در سال ۳۸۹ غزنویان تمامی سرزمینهای این سوی جیحون را از آن خود کردند و سلطان محمود یکی از سرداران ترک خود به نام ارسلان جاذب را از همان سال به حکومت توس، و برادر خویش امیر نصر را هم به سپهسالاری و حکومت کل خراسان با مرکزیت نیشابور گماشت. از آن پس تمامی عمر شاعر، تا سال ۴۱۱ یا ۴۱۶ که در

۱۳- روز آرد یعنی روز بیست و پنجم ماه، ایرانیان قدیم هر یک از روزهای ماه را به نامی خاص می‌خواندند، بیست و پنجمین روز « آرد روز » بود. فردوسی می‌خواهد بگوید در ۲۵ ماه اسفند سال ۴۰۰ هجری قصه یا داستان یزدگرد، که از بخشهای پایانی شاهنامه است سروده شده است.

گذشت^{۱۴}، مصادف با سیطرهٔ ارسلان جاذب بر توس بود؛ و از دیباچهٔ شاهنامه چنین بر می‌آید که رابطهٔ شاعر با او حسنه بوده است. فردوسی ارسلان جاذب را با این ابیات در دیباچهٔ شاهنامه ستوده است.

و دیگر دلاور سپهدار توس که در جنگ بر شیر دارد فسوس
بخشد درم هر چه یابد زدهر همی آفرین یابد از دهر بهر
به یزدان بود خلق را رهنمای سرشاه خواهد که باشد به جای

گور ارسلان نیز یکی از بناهای منحصر به فرد عصر غزنوی در توس است که با نام «مقبرهٔ ایاز» و نیز مقبرهٔ ارسلان جاذب، در چند فرسنگی جنوب شرقی شهر مشهد در محل سنگ‌بست بر جا و محترم، و خود گواهی دیگر بر احترام دیرینهٔ مردم توس به اوست^{۱۵}. اما رابطهٔ فردوسی با خود سلطان محمود از سال ۳۸۴ (که محمود برای اولین بار به خراسان آمد) تا سال درگذشت شاعر متغیر و چند گونه بود، که خلاصهٔ آن تا آنجا که به درک بهتر تاریخ توس ارتباط داشته باشد در پی نقل می‌شود.

سلطان محمود در سالهای اولیهٔ سلطنتش که هنوز بر خر مراد سوار نشده و هم با حریفان قدری چون ترکان قراخانی آل افراسیاب رودرو بود به امثال فردوسی نیاز داشت. بدین سبب در سالهای ۳۸۹ تا ۳۹۸، سالی که ترکان را به آن سوی جیحون راند، روابط صمیمانه‌ای با فردوسی داشت. ظاهراً اولین آشنایی وی با شاعر حماسه‌سرای ایران در سال ۳۸۵ روی داده بود، سالی که محمود برای جنگ با سیمجورها به صحرای مقابل ده آندرُخ (محل میل اخنگان) واقع میان شهر تابران و پاژ آمده بود.^{۱۶} وی یک بار دیگر هم در سال ۳۹۷ که آل افراسیاب خراسان را

۱۴- در مورد زمان درگذشت فردوسی اتفاق نظر نیست. اولین بار حمدالله مستوفی در سدهٔ هشتم سال ۴۱۶ را زمان درگذشت او نوشته است (نزهة القلوب، ص ۷۴۳) و حدود یک و نیم قرن بعد دولت‌شاه سمرقندی سال ۴۱۱ را سالمرگ شاعر اعلام کرده است (تذکره الشعرا، ص ۵۸).

۱۵- برای آگاهی بیشتر دربارهٔ ارسلان جاذب و گور وی بنگرید به گفتار «دلاور سپهدار توس» در کتاب سرایندهٔ کاخ نظم بلند، صص ۱۷۱ تا ۲۰۰؛ یا به پژوهش «دلاور سپهدار توس» در همین مجموعه.

۱۶- برای جنگ آندرُخ بنگرید به تاریخ گردیزی، ص ۳۷۳؛ تاریخ یمینی، ص ۱۱۹؛ تاریخ بیهقی، ص ۲۶۱؛ سرایندهٔ کاخ نظم بلند، ص ۸۶ و برای اشارهٔ فردوسی به سلطان محمود و سال ۳۸۵

متصرف شده بودند به توس آمد^{۱۷}، که شاید با فردوسی هم در همان سال ملاقات کرده باشد. اما به محض این که محمود ترکان را در سال ۳۹۸ در کنار بلخ شکست داد و از بیم آنها رهید، برای سرکوب تمایلات قوم خواهانه و ملی ایرانیان سیاستی ارتجاعی و آزار دهنده در پیش گرفت که منجر به آزدن فردوسی در سالهای پایانی نظم شاهنامه (حدود چهارصد هجری) و آواره شدن وی از زادگاهش شد^{۱۸}، چنین است که در شاهنامه هم به مدح محمود بر می‌خوریم و هم ابیاتی از این نوع که:

کنون عمر نزدیک هشتاد شد امیدم به یکباره بر باد شد

مقبره فردوسی

در ورودی آرامگاه فردوسی در جانب غربی بنا و عمق تقریباً پنج متری زمین تعبیه شده است. دو پلکان مسافران را از داخل باغ به جلو درب ورودی آرامگاه می‌رساند. بر سر در ورودی تالار هم این بیت نقش بسته است:

جلوه عرش است این در گه کلاه از سر بنه
وادی طور است این جا موزه از پایت بکن

در مقابل در لوحه‌ای سنگی نصب است که تاریخچه احداث آرامگاه و نام اعضاء انجمن آثار ملی در زمان احداث بنا را می‌نمایاند. تالاری که مقبره شاعر در وسط آن قرار دارد حدود ۹۰۰ متر مساحت و ۲۰ ستون پنج متری است، که کاخهای باستانی را تداعی می‌نماید.

بنگرید به شاهنامه (مسکو)، ج ۶، ص ۶۵ (ذیل خواب دیدن دقیقی). ضمناً میل اخنگان یکی از بناهای تاریخی و با ارزش دیار توس در صحرای مقابل ده اندرخ است، که گرچه هویت و زمان دقیق احداث آن معلوم نیست اما در جایی قرار دارد که به احتمال زیاد محل آشنایی اولیه فردوسی و سلطان محمود در سال ۳۸۵ بوده است (بنگرید به کتاب پاژ، شماره ۱۳-۱۴، ص ۶۸، ذیل میل اخنگان). ایضاً به پژوهش «میل اخنگان و صحرای اندرخ» در همین مجموعه.

۱۷- بنگرید به تاریخ یمنی، ص ۲۸۲؛ سراینده کاخ نظم بلند، ص ۱۱۴.

۱۸- برای شرح جزئیات رابطه شاعر و سلطان از حدود سال ۳۹۴ تا ۴۰۰ هجری بنگرید به سراینده کاخ نظم بلند، گفتار «فردوسی و سلطان محمود»، ص ۱۰۱ به بعد تا پایان گفتار (ص ۱۶۹).

جسد شاعر پیشتر بالاتر از جای کنونی مدفون بوده است، یعنی تقریباً همسطح زمین کف باغ؛ اما پس از بازچینی‌های بنای قبلی در سال ۱۳۴۳ شمسی (۱۹۶۴ میلادی) و بازسازی مجدد آن طی سالهای ۷-۱۳۴۳ که تالار کنونی احداث شده، جسد را از بالا به پایین منتقل کرده‌اند.

بنای پیشین فاقد تالار زیرزمینی بود. چون جسد و قبر تقریباً در سطح زمین قرار داشت بازدید کنندگان ابتدا چند پلکان را به سمت بالا می‌پیمودند و پس از رسیدن به سکویی که اکنون نیز با همان ارتفاع گرداگرد بنا را دور می‌زند، از یک درب کم عرض (که هم اکنون هم با همان ابعاد پیشین در محل اولیه خود بر جاست) عبور می‌کردند و چند پله را به سوی عمق زمین طی می‌کردند تا در فضایی نسبتاً تاریک و تنگ در کنار مقبره شاعر قرار بگیرند. در طرفین راهرو ورودی بنای پیشین چند نقش کنده سنگی از داستانهای شاهنامه و یا شخصیت‌های ایران باستان نصب بود، که اکنون هم بر دیوار کنار پلکان ورودی نصب است و چشم بازدید کنندگان را می‌نوازد. در تالار زیرین تعدادی تندیس که توسط فریدون صدیقی (فرزند ابوالحسن صدیقی سازنده مجسمه شاعر) ساخته شده گوشه‌هایی از داستانهای زال و سیمرغ، هفت خان، رستم و اسفندیار و شخصیت‌های دیگر را به تصویر کشیده است. نام سازنده مجسمه‌ها در گوشه پایین مجسمه کودکی زال به چشم می‌خورد. تندیسهای ساخته شده از سنگی سپید رنگ است و در چهار تابلو جفت و جور شده و بر دو ضلع جنوبی و شرقی تالار نصب گردیده است.

در میانه دو تابلو ضلع جنوبی بخشی از چکامه غرّای جلال‌الدین همایی بر روی لوحه‌ای سنگی به چشم می‌خورد. شعر بخش دوم هم داشته که به عللی اینک در انبار آرامگاه نگهداری می‌شود. قصیده ابتدا با توصیف دیار توس و یادکرد بزرگان شهیر آن آغاز می‌شود و بعد به وصف فردوسی و جایگاه ویژه او در میان مشاهیر توس می‌پردازد.

بخش اول چکامه این است:

ای صبا ای پیک مشتاقان پیامی بر زمن

سوی طوس آن سرزمین نامداران زَمَن

پرورشگاه امامی چون محمد زین‌دین

زادگاه خواجه‌یی همچون قوام‌الدین حسن
 وان نصیرالدین حکیم هوشمند بی‌همال
 وان ابوجعفر فقیه پیشوای مؤتمن
 ای صبا چون پای هشتی اندر آن نیکو دیار
 و اندر آن ساحت گذشتی کام جوی و گام زن
 شست و شویی کن به آب رودبار طابران
 پس بدان سو شو که باشد کعبه‌ اهل سخن
 اندر آن آرامگاه در شو که فارغ از جهان
 صد جهان جان است آن‌جا خفته در یک پیرهن
 یاد او را در ضمیر آری شود روشن روان
 نام او را بر زبان آری شود شیرین دهن
 اندر اقلیم سخن سنجی و ملک شاعری است
 خسروی کشورگشا رویین تنی لشکر شکن
 اوستادان سخن پرور امیران کلام
 جمله بر درگاه او خاضع چو پیش بُت شَمَن
 جلوه‌ عرش است این درگه کلاه از سر بنه
 وادی طور است این جا موزه از پایت بکن
 مرقد استاد طوس است این به خاکش جبهه سای
 مدفن فردوسی است این بر زمینش بوسه زن ...

پیداست که در ابیات دوم و سوم از چهار بزرگ مرد توس، یعنی امام محمد
 غزالی، خواجه نظام الملک، خواجه نصیرالدین و شیخ توسی با اشاره یاد شده است.

دروازه رزان

به فاصله حدوداً صد متری شمال بنای آرامگاه فردوسی یکی از دروازه‌های
 سترگ شهر فرو خفته‌ تابران توس با هیبت تمام قد برافراشته است. این دروازه که
 پیشتر هم شرح آن آمد رو سوی باغستانهای شهر، بویژه روستای تاریخی و مشهور
 «رزان» دارد. روستای رزان در فاصله یکی - دو فرسنگی شمال شهر تابران توس بر

سر راه دژ تاریخی کلات و دره شبه حماسی کارده قرار دارد، همان دره‌ای که باید محل احتمالی گذر توس بن نوذر به سوی کلات بوده باشد. این که نظامی عروضی در سده ششم هجری از «دروازه رزان» توس نام برده خبر از آن می‌دهد که از همان زمان روستای رزان وجود داشته است. دولت‌شاه سمرقندی هم در اواخر سده نهم به اشتباه رزان را زادگاه فردوسی خوانده است.^{۱۹} چند روستای تاریخی و حائز اهمیت توس هم در همان مسیر تابران به رزان قرار دارند که عبارتند از: زاک، کرکان (زادگاه شیخ ابوالقاسم کرکانی)، خرق، آندرُخ، و اخنگان (که بنای تاریخی میل اخنگان در مجاور آن است). بنابراین تردیدی نمی‌ماند که دروازه یاد شده در چهارمقاله همین دروازه مورد بحث ماست. در آغاز سده دهم به آن دروازه سمرقند هم می‌گفته‌اند. دروازه رزان سالم‌ترین بخش باره یک فرسنگی و سترگ شهر تابران است. در سال ۱۳۴۷ شمسی که بر اثر توسعه باغ آرامگاه فردوسی این دروازه به داخل باغ افتاده ابتدا خواسته‌اند آن را با بولدوزر برچینند، اما چون بولدوزرها در نبرد با باره ناکام مانده‌اند! در صدد حفاظت آن بر آمده و روی آن را پوشش داده‌اند؛ اکنون دیوارهای دیدنی دروازه رزان با حدود ده متر ارتفاع و ۶ متر عرض (در پایین) و ۲/۵ متر (در بالا) از آثار با ارزش شهر تابرات توس است. چنان که گذشت دروازه مقابل آن که کنار کشف رود است «رودبار» نام دارد.

باره و دروازه‌های دیگر شهر

از دروازه‌های متعددی که شهر داشته اکنون محل پنج تایی آن‌ها معلوم است و از این میان تنها سه دروازه نام مشخص دارند: رزان، رودبار، مرو. دروازه‌های رودبار و رزان در جنوب و شمال شهر روبروی هم قرار دارند. اما دروازه مرو در شرق واقع است و روسوی سرخس و مرو دارد. یک دروازه دیگر در شمال شرق شهر و میان دروازه مرو و رزان واقع است. پنجمین دروازه هم در غرب دروازه رودبار روسوی رادکان دارد. طول کل باره شهر ۷۱۰۰ متر یعنی کمی بیش از یک

۱۹- تذکرة الشعرا، ص ۵۸. این روستای تاریخی و با مسمی را اکنون به غلط رضوان می‌نویسند، در حالی که اهالی آن را «رژون» تلفظ می‌کنند.

فرسنگ است. که به صورت حلقه‌ای بیضی شکل مساحت ۳۴۸/۳۵ هکتاری شهر را در بر گرفته است.^{۲۰} در طرفین هر یک از دروازه‌ها دو برج دو طبقه میان تهی برای استقرار قراولان قرار داشته، اما در بقیه طول باره به فواصل پنجاه متری برجهایی کمکی و توپر برای جلوگیری از رانش دیوارها و استحکام بیشتر ساخته شده است. این برجهای کمکی و توپر در فاصله دروازه رزان تا مرو (که باره سالم‌تر از بقیه جاهاست) به نیکی مشهود است. بنابراین تمامی باره دارای حدود ۱۴۰ برج بوده است. اما در حدود سال ۱۳۰۰ قمری و زمان صنیع‌الدوله تعداد برجهای قابل رؤیت باروی شهر ۱۰۶ عدد، و محل ۹ دروازه هم معلوم بوده است. در آغاز سده دهم هجری که باروی توس هنوز سالم و بر پا بوده دروازه‌هایی به نام «سمرقند» و «هرات» هم داشته که ظاهراً نامهای دیگر دروازه‌های رزان و مرو بوده است، چرا که دروازه رزان رو سوی سمرقند دارد، چنان که دروازه مرو هم آغاز راه هرات است. صاحب مهمان‌نامه بخارا که از دروازه‌های سمرقند و هرات در اوایل سده دهم هجری یاد کرده در قصیده‌ای چنین به توصیف باره توس، یا به قول او «یادگار خانی» پرداخته است:

| | |
|----------------------------|--------------------------------------|
| ای که دارای هوای مصری نو | جانب یادگار خانی رو |
| کنگره‌ش را گشاده بین دندان | بر حصار فلک شده خندان |
| نغز بنگر اساس دلبندهش | وضع دروازه سمرقندش |
| گر به دروازه هرات روی | به تماشای کاینات روی |
| نیست صحرای تازه خرم | همچو جلگای توس در عالم ^{۲۱} |

یادگار خانی، نام ابداعی شیبک خان اُزبک برای شهر تابران توس است. او که سردودمان ازبکهای شیبانی بوده پس از قلع و قمع تیموریان در سال ۹۱۳ هجری قمری و فتح خراسان، در صدد برآمده تا شهر تابران ویران را «امان‌خانه» فراریان قرار دهد، لذا «معمار همت همایونش»! بازسازی شهر را مورد توجه قرار داده و

۲۰- طول باره و مساحت شهر تابران برگرفته از کتابچه ارزشهای فرهنگی توس و آرامگاه فردوسی است (ص ۱۴).

۲۱- مهمان‌نامه بخارا، ص ۳۲۵.

امیدوار بوده است که این شهر باستانی به خاک نشسته پس از آبادی مجدد «یادگار» او که خان خانان زمان بوده است خوانده شود. این نکته مهم را کتیبه‌ای با ارزش از شیبک خان در دره کاردی نیز که به تاریخ ماه صفر سال ۹۱۶ تحریر شده می‌نمایاند. سنگ نبشته مزبور در میان اهالی روستاهای مجاور آن (آل، سیج، پن منه) به خان داشی یعنی سنگ خان شهرت دارد و از آثار تاریخی مهم خراسان است. در بخشی از آن کتیبه آمده است: «... حضرت صاحبقران و خاقان کشورستان ... در تاریخ بیست دو شهر صفر سنه‌ست عشر و تسعمائه از نواحی شهر یادگار خانی که معمار همت همایون تعمیر آن نموده نزول فرمود ...».^{۲۲} صاحب مهمان‌نامه بخارا هم که آن روزها شیبک خان را همراهی می‌نموده تصریح کرده که غرض از «یادگار خانی» شهر تابران توس بوده است:

| | |
|--------------------------|---|
| شهر طوس از ظهور چنگز خان | گشت چون مرو بازمین یکسان ... |
| تو نگه کن بزرگ چنگز خان | مشهد شاه ساخت دار امان |
| حضرت خان امان زیاده نمود | شهر دیگر به پهلویش افزود ... |
| توس مشهد امان ثانی شد | نام او «یادگار خانی» شد |
| تا ابد ذات نامدارش باد | صد چو این شهر یادگارش باد ^{۲۳} |

اما کوشش شیبک خان برای بازسازی توس بی‌فرجام ماند، چرا که کمی بعد از ماه صفر سال ۹۱۶ شاه اسماعیل صفوی به خراسان آمد و در کنار شهر مرو شیبک خان را شکست و سر و تنش را به باد داد، چنان که شاعران ایرانی از زبان بی‌جان او گفته‌اند:

کاسه سر شد قدح از گردش دوران مرا

دارد این دیر خراب آباد سرگردان مرا

یا:

آمد کلاه سرخ و عدم گشت خان ازو

۲۲- برای متن نسبتاً دقیق و کامل کتیبه خان داشی بنگرید به کتاب پاژ، ش ۱۳-۱۴، ص ۹۱.

۲۳- مهمان‌نامه بخارا، ص ۳۴۹.

تاریخ فوت او ز قضا شد «کلاه سرخ»^{۲۴}

تقریباً صد سال پیش از شیبک خان هم یکی از سرداران شاهرخ تیموری به نام «امیر سید خواجه» مأمور بازسازی شهر ویران توس شده بود. او که فرزند سردار مشهور تیمور (امیر شیخ علی بهادر - فاتح کلات) بود در سال ۸۰۷ حکمران توس گردید و از شاهرخ فرمان یافت تا «قلعه توس را معمور سازد».^{۲۵} وی ظاهراً اقدام به این کار هم کرد، که بازسازی یا مرمت باروی شهر در حد فاصل دروازه رزان تا مرو را باید از اقدامات او شمرد، اما کمی بعد خود در برابر شاهرخ دست به طغیان و قیام زد و در سال ۸۰۹ فراری گشت و کشته شد.^{۲۶} بدین دلایل شهری که در سال ۷۹۱ هـ / ۱۳۸۸ میلادی توسط میران شاه فرزند تیمور لنگ به خاک و خون کشیده شده بود و همچنان ویران باقی ماند. در دوره صفویه هم شهر حریف، مشهد، مورد توجه ویژه قرار گرفت و جمعیت پراکنده تابران را در خود جای داد، چنان که یکی از شعرای اواخر قرن ده و اوایل یازده (محوى همدانی - فوت ۱۰۱۶) در این باره گفته است:

جمعیت ما ز بی سر و سامانی است

زانم چه که کشتی فلک طوفانی است

گر طوس خراب است چه شد گو می باش

آبادی شهر مشهد از ویرانی است^{۲۷}

بنابراین باره کهنسال شهر تابران توس دست کم عمر و قدمتی پانصد ساله دارد؛ چرا که بعد از سال ۷۹۱ هجری هیچ منبعی خبر از آبادی شهر و بازسازی موفق باره آن نداده است. متقابلاً و بر خلاف تصور عموم، عمر این شهر و باره به دوره پیش از اسلام و عهد باستان هم نمی رسد و قطعاً شهر توسی که در آغاز سده

۲۴- ابیات برگرفته از زندگانی شاه عباس، ج ۱-۲، صص ۲۰۲ و ۲۰۵ است. بیت اول اشاره به تکه پاره شدن بدن شیبک خان و آوارگی سر او دارد و بیت دوم سال حادثه را (۹۱۶) می نمایاند.

۲۵- زبدة التواریخ (حافظ ابرو، تصحیح حاج سید جوادی)، ج ۱، ص ۱۷.

۲۶- پیشین، صص ۱۰۶ تا ۱۳۹.

۲۷- این رباعی را دوست فاضلم جناب آقای دکتر یاحقی در یکی از نسخ خطی دیوان شاعر دیده اند.

چهارم هجری (زمان آبادانی تابران) ویرانه‌ای قابل افسوس و مأوای جغدان بوده شهر دیگری است، که چندین فرسنگ با تابران فاصله دارد. گر چه این نکته مهم و بدیع مقاله مفصل و جداگانه‌ای می‌طلبد اما در پی به آهم دلایل آن اشاره خواهد شد.

قدمت توس

به رغم دو نوبت کاوش باستان‌شناسی نسبتاً وسیع در داخل شهر تابران توس در سالهای ۹-۱۳۶۷ و ۶-۱۳۷۵ شمسی توسط کارشناسان میراث فرهنگی کشور و خراسان، هیچ اثر و خبری مربوط به قبل از قرون دوم و سوم هجری در این شهر دیده نشده است.^{۲۸}

بنابر دو رباعی مشهور منسوب به حکیم عمر خیام نیشابوری و شهید بلخی، که یکی متأثر از دیگری سروده شده، در سده‌های چهارم تا ششم شهر توس باستانی ویرانه‌ای جغدنشین بوده، درحالی‌که شهر تابران در همان قرون دوره جوانی و شادابی خود را می‌گذرانده است. رباعی منسوب به خیام که صورتهای گوناگون دارد این است:

مرغی دیدم نشسته بر باره توس در پیش نهاده کله کیکاووس
با کله همی گفت که افسوس افسوس کوبانگ جرسها و کجا ناله کوس^{۲۹}

اما اصل رباعی که اولین بار توسط شهید بلخی، از شعرای همعصر رودکی و نسل پیش از فردوسی، سروده شده چنین است:

۲۸- کاوش سالهای ۹-۱۳۶۷ توسط آقای سید محمود موسوی از باستان‌شناسان میراث فرهنگی کشور انجام شده و حاصل آن در کتاب توس شهر خفته در تاریخ درج گردیده، و در آن جا خبری از عهد باستان در توس نیست. سفالهای به دست آمده از آن کاوش در انبارهای باغ آرامگاه فردوسی موجود بود، لذا این بنده که در سال ۱۳۷۴ مدیریت آرامگاه را داشتم با دعوت از دوست باستان‌شناسم آقای لُباف (معاون پژوهشی میراث فرهنگی خراسان) تمامی سفالها را مورد بررسی قرار دادیم و هیچ سفال متعلق به قرون قبل از دوم - سوم هجری در آن مجموعه دیده نشد. بار دیگر هم که خود آقای لُباف در سال ۶-۱۳۷۵ به منظور تعیین حریم مسکونی توس اقدام به گمانه زنی وسیع در عرصه شهر کردند هیچ سفال یا اثری مربوط به پیش از عهد اسلامی در توس نیافتند. سفالها و آثار هر دو دوره کاوش، در باغ فردوسی و میراث فرهنگی خراسان موجود است.

۲۹- رباعیات خیام، ص ۳۲.

دوشم گذر افتاد به ویرانهٔ توس
دیدم جغدی نشسته جای طاووس
گفتم چه خبر داری ازین ویرانه
گفتا خبر این است که افسوس افسوس^{۳۰}

اگر تردید به دل راه ندهیم که غرض از شهید و خیام توس دیگری - مثلاً در شمال بلخ و جنوب تاجیکستان کنونی - بوده است، آن گاه مسلم می‌شود که شهر باستانی توس جایی جز تابران بوده است، چرا که نمی‌توان تصور کرد شهری در یک برهه هم آباد و هم شاد و مرکز ولایت توس بوده باشد و هم ویرانه‌ای جغدنشین. بنابراین شهر توس باستانی در محل دیگری از این ولایت قرار داشته، که گمان می‌رود بر سر راه نیشابور به دشت خاوران در یکی از پرآب‌ترین جاهای ولایت توس میان دو چشمهٔ مشهور گلسب (چشمه گیلان) و سبز (چشمه سو) در کنار کشف رود واقع بوده است.^{۳۱}

این که توس در عهد باستان دارای چند شهر و آبادی بوده و شهر مرکزی آن

۳۰- بنگرید به اشعار پراکندهٔ قدیمی‌ترین شعرای فارسی زبان (از ژیلبر لازار)، ص ۹۹؛ نیز توس شهر خفته در تاریخ، ص ۱۱.

۳۱- توس ماوراءالنهر اکنون شهرکی درجهٔ دو است. این شهر دست کم در سدهٔ ششم هم وجود داشته، چون یاقوت حموی آن را در معجم البلدان معرفی کرده است (متن عربی، ج ۴، ذیل طوسی، ص ۵۰) اما بعید است که در سده‌های چهارم و پنجم توس ماوراءالنهر مورد توجه شهید بلخی و خیام بوده باشد؛ بنابراین، غرض هر دو شاعر توس مورد نظر ما بوده است. اما این که توس ویرانه در آن سده‌ها کجا می‌توانسته باشد؟ سؤالی است مهم. اگر در محل مشهد کنونی بوده باشد آثار مدنی آن در زیر ساخت و سازها محو شده است. و اگر در محل مشهد نبوده باشد، تنها یک جا آن هم در کنار کشف رود و در مجاور روستاهای ساغروان و دویین و توپ درخت محلی است که شایستگی نام شهر و مشخصات لازم را دارد. محوطهٔ مورد نظر دارای سفالهایی متعلق به دوره ای یکی-دو هزار ساله از عهد باستان است. انبوهی سفالها، وسعت محوطه و محل آن در پرآب‌ترین جای ولایت توس، حدس ما را بر حائز اهمیت بودن آن در دورهٔ باستان تقویت می‌کند. با این همه، رأی نهایی دربارهٔ آن محل و شهر قدیم توس منوط به تأملات بیشتری است. ولی بطور قطع می‌توان گفت که شهر تابران توس باستانی نیست و متعلق به دورهٔ اسلامی است.

چه نام داشته و کجا واقع بوده است، معلوم نیست. تنها از سده چهارم هجری به بعد صراحتاً از چهار شهر توس با نامهای: نوغان، تابران (طابران)، رادکان و تُرغُبد (طرقبه) یاد شده، که ابتدا نوغان (مشهد کنونی) مرکزیت ولایت را بر عهده داشته^{۳۲} و از اوایل سده چهارم به بعد تابران بر نوغان پیشی گرفته و به مرکزیت در آمده است. جغرافی‌نویسان سده چهارم درباره تابران اطلاعات نسبتاً فراوانی به دست داده‌اند که خواهیم دید. خلاصه آنچه منابع تاریخی و جغرافیایی و ادبی درباره توس پیش از اسلام و قرون اولیه اسلامی گفته‌اند در پی خواهد آمد.

به رغم آن که بعضی بنای شهر توس را به جمشید جم و یا از قول فردوسی به «توس فرزند نوذر» نسبت داده‌اند^{۳۳}، خود فردوسی تنها گفته است که کیکاووس گنجی به نام «عروس» در شهر توس نهاده بود که کیخسرو همان گنج را به پهلوانان ایران بخشید:

دگر گنج کش خواندندی عروس که آگند کاووس در شهر توس
به گودرز فرمود کان را ببخش به زال و به گیو و خداوند رخس^{۳۴}

البته در رساله شهرستانهای ایران آمده است که «توس را توس بن نوذر بنا کرد، همو که نهصد سال سپهد بود»^{۳۵} از دهاکشی در کنار کشف رود را هم که فردوسی به سام جد رستم نسبت داده بعضی منابع دیگر مربوط به «گرشاسب» دانسته‌اند.^{۳۶} یزدگرد اول ساسانی (پدر بهرام گور) نیز که به سبب حمایت عیسویان ایران، نزد مغان «بزه‌کار» جلوه کرد و در سال ۴۲۱ میلادی به گونه‌ای مرموز در

۳۲- بنگرید به البلدان، ص ۵۳؛ نیز مقاله «مشهد» از تقی بینش در نامه آستان قدس، ش ۳، دوره ۹، ص ۶۷.

۳۳- حمدالله مستوفی در نزهة القلوب (ص ۱۵۰)، و قاضی نورالله در مجالس المؤمنین (ج ۲، ص ۵۹۰).

۳۴- شاهنامه، ۵، ص ۴۰۱.

۳۵- رساله شهرهای ایران (برگردان صادق هدایت)، مجله مهر، سال ۷، شماره مهر ماه، ص ۵۲؛ نیز دایرة المعارف اسلام، ذیل توس.

۳۶- بنگرید به مقاله «گرشاسب جهان پهلوان»، مجموعه سخنرانیهای سومین تا ششمین هفته فردوسی، ص ۴۲.

گذشت، به روایت فردوسی محل در گذشتش کنار «چشمه سو»ی توس (چشمه سبز) و بر اثر لگد اسبی آبی بود:

| | |
|---|-------------------------------------|
| بدو گفت موبد که ای شهریار | بگشتی تو از راه پروردگار |
| ترا چاره این است کز راه «شهد» ^{۳۷} | سوی «چشمه سو» گرای بی به مهد... |
| پس پای او شد که بنددش دم | خروشان شد آن باره سنگ سم |
| بغرید و یک جفته زد بر سرش | به خاک اندر آمد سر و افسرش |
| زلشکر خروشی بر آمد چو کوس | که شاها آوریدت به توس ^{۳۸} |

آنچه از نظر تاریخ و اسطوره واقعیت دارد این است که توس در اواخر عهد ساسانی یکی از ولایات مهم و مرزی ایران زمین بوده و حاکم آن را «کنارنگ» یعنی مرزدار می گفته اند. بنابراین در زمان حمله تازیان به ایران ابتدا یزدگرد سوم قصد پناهندگی به کنارنگ را داشت و روسوی این دیار نهاد، اما چون با بی مهری کنارنگ روبرو شد روی از توس بر گرفت و عازم مرو شد، که در همان جا به سال ۳۱ هـ جان باخت:

| | |
|----------------------------|---|
| یکی نامه بنوشت دیگر به توس | پراز خون دل روی چون سندروس |
| پس اکنون ز بهر کنارنگ توس | بدین سو کشیدند پیلان و کوس |
| وز آن جایگه بر کشیدند کوس | به بُست و نشابور شد تا به توس ^{۳۹} |

کنارنگ پس از دست به سر کردن یزدگرد در صدد صلح با تازیان بر آمد و پسر خویش را به نیشابور نزد عبدالله عامر فرستاد و با پرداخت سیصد هزار درهم به تازیان و کمک به عبدالله در فتح نیشابور، توس را از آن خود کرد و هم صاحب نیشابور شد، چنان که «این داستان ماند که: توس از آن فلان است و نیشابور به گروگان دارد».^{۴۰} نویسنده مقدمه شاهنامه منتور ابومنصوری که این خبر را نقل کرده،

۳۷- شاهنامه، ۷، ص ۲۸۳؛ بنگرید به پژوهش «چشمه سبز توس» در همین مجموعه.

۳۸- گرچه محل دقیق رود شهد معلوم نیست اما ظاهراً در یکی از ادوار باستان به هریرود یا کشف رود، شاید هم به هر دو پس از آن که با هم یکی می شده اند (تژن، تجن) «رود شهد» گفته می شده است. برای آگاهی بیشتر درباره این رود بنگرید به شاهنامه، ج ۴، صص ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۶۳، ۱۸۷... در داستان کاموس کشانی.

۳۹- پیشین، ۹، ص ۳۳۹.

۴۰- مقدمه شاهنامه ابومنصوری، به نقل از مشهد طوس، ص ۴۰۳؛ نیز بنگرید به فتوح البلدان،

کنارنگ توس را از جانب مادر از فرزندان توس بن نوذر دانسته و نیز گفته است که او «صد و بیست سال بزیست».

پس از صلح کنارنگ با تازیان، اعراب بویژه طایفه «طی» یا طایبی روسوی توس نهادند و با مردم بومی این خطه در می آمیختند.^{۴۱} یکی از سرداران زاهد عرب به نام «ربیع بن خثیم» که در مجاور شهر مشهد مدفون است باید از زمره همان اعراب روی آورده به توس بوده باشد. وی که مزارش به «خواجه ربیع» شهرت دارد و در شرق مشهد و کنار کشف‌رود واقع است از خویشان معاویه و سرداران حضرت علی (ع) بوده و در سال ۶۱ یا ۶۳ هـ. ق درگذشته است.^{۴۲}

گرچه هیچ یک از منابعی که درباره توس یا شهر توس در پایان عهد ساسانی و اوایل دوره اسلامی خبر داده‌اند تصریح ندارند که غرض آنها از «شهر توس» تابران بوده است یا نوغان و شهری دیگر، اما اهمیت بیشتر نوغان (مشهد کنونی) در آن قرون، نیز حوادثی که در آن روی داده ما را وادار می‌دارد تا شهر مرکزی توس در سده‌های اولیه اسلامی را نوغان بدانیم و نه تابران (یا طابران). آمدن هارون‌الرشید به نوغان توس و فوت وی در سال ۱۹۳ هـ و مدفون شدنش در این شهر، نیز شهادت حضرت رضا (ع) ده سال بعد از فوت هارون و مدفون شدن آن حضرت در کنار قبر هارون‌الرشید از زمره همان اخباری است که نشان می‌دهد در آن زمان نوغان مهمترین شهر توس بوده است.

اگر بخواهیم بر آنچه درباره نوغان (با املاهای عربی نوقان) و تابران (با املاهای عربی طابران) گفته شد جمع‌بزنیم باید گفت هیچ معلوم نیست که غرض از «شهر توس» در عهد باستان کدام یک از شهرهای چهارگانه قرون اولیه اسلامی توس بوده است. اما نوغان در سده‌های اولیه قطعاً شهر مرکزی این ولایت بوده است و غرض

ص ۱۶۰.

۴۱- البلدان، ص ۵۳.

۴۲- بنگرید به فتوح البلدان، ص ۸۱. بنای کنونی مقبره وی را شاه عباس صفوی در سال ۱۰۳۱ هجری ساخته است (بنابر کتیبه آن و هم عالم‌آرای عباسی، ص ۱۱۱۰). پیش از آن هم قبر وی معلوم و مشخص و زیارتگاه بوده است (بنگرید به مهمان‌نامه بخارا، ص ۳۲۹)؛ نیز به پژوهش «چند زیارتگاه مشهد» در همین مجموعه.

از «شهر توس» در آن زمان باید نوغان بوده باشد. شهر تابران تنها از سده چهارم و عصر فردوسی بر نوغان پیشی گرفته و به مرکزیت ولایت در آمده است. این که عمر این شهر به عهد باستان (قبل از اسلام) هم می‌رسد یا نه؟ جواب منفی است؛ چون هیچ اثر یا سفال و شیء دیگری که خبر از زندگی آدمی طی قرون اول اسلامی و قبل از آن بدهد در عرصه این شهر مشاهده نمی‌شود. اما سفالهای موجود در دل باره شهر تابران خبر از آن می‌دهد که این دیوار بعد از قرون دوم و سوم ساخته شده است. منابع جغرافیایی سده چهارم هم صراحتاً تأیید می‌کنند که تابران در آن زمان دارای بارویی معتبر، و هم قصبه (شهر مرکزی) ولایت توس بوده است. مؤلف احسن التقاسیم نوشته است: «طابران بزرگترین شهرهای توس است بارو دارد. من از دور آن را به یثرب (مدینه) همانند کرده‌ام. بازار گرم، پیران بزرگوار، بازرگانان و درآمدهای بسیاری دارد. جامع (مسجد) در بازار است و آن را عبدالرزاق (امیر ابومنصور) نقاشی کرده است. گرمابه‌هایش بد و مردمش در هنگامه‌ها غوغایند. نوقان از طابران کمتر است...».^{۴۳}

هارونیه

نکته دیگری که نوغان را در قرون اولیه اسلامی اصلی‌تر از تابران می‌نماید استقرار حمید بن قحطبه (والی توس) در آن شهر است. حمید که فرزند قطبیطایی (سردار عرب هم‌رزم ابومسلم) بود پس از کشته شدن پدرش در سال ۱۳۲ هـ، سر بر آورد و به حکومت جزیره (شمال عراق) و مصر رسید و در سرکوب جنبش علویان به نفع عباسیان نقش اساسی داشت؛ وی عاقبت در سال ۱۵۱ قمری به حکومت توس رسید و در سال ۱۵۹ درگذشت.^{۴۴} به ادعای مقدمه شاهنامه ابومنصور، حکومت توس تا پیش از واگذاری آن به حمید بن قحطبه طایی متعلق به خانواده کنارنگ بود، به عبارتی «همیشه توس کنارنگیان را بود تا به هنگام حمید طایی که از

۴۳- احسن التقاسیم، ج ۲، ص ۶۷.

۴۴- برای مشروح احوال وی بنگرید به کامل (ابن اثیر)، ۹، صص ۳۲، ۲۱۱، ۲۱۶، ۲۵۴ و ۲۹۱. بعضی هم گفته‌اند که اجداد حمید اصلاً توسی بوده‌اند (بنگرید به مشهد طوس، ص ۴۰۳).

دست ایشان بستد».^{۴۵} حمید مسلماً در شهر نوغان توس مستقر بود و بنایی باستانی، یا ساخته خود او، که اینک حرم علی بن موسی الرضا (ع) شده است کاخ حکومتی وی بود. وقتی هارون الرشید ۳۴ سال پس از مرگ حمید بن قحطبه به توس آمد و درگذشت در همان کاخ حمید مدفون شد و آن محل و گور به «بقعه هارونی» شهرت یافت.^{۴۶}

چون حضرت رضا نیز در سال ۲۰۳ هـ در کنار هارون به خاک سپرده شد محل دفن او به مرور «مشهد علی بن موسی الرضا» و بعدتر تنها «مشهد» خوانده شد. چنان که پیداست در قرون اولیه اسلامی به جای نام بردن از شهر مرکزی ولایت توس تنها با عنوان «توس» از شهر مزبور یاد می‌کرده‌اند. در نتیجه به جای آن که گفته شود هارون الرشید به «نوغان توس» آمد و درگذشت و حضرت رضا (ع) در شهر نوغان توس در کنار هارون به خاک سپرده شد، عموماً گفته شده است که هارون و حضرت رضا در توس مدفون هستند، کاخ حمید بن قحطبه در توس بود، بقعه هارونی نیز در توس واقع بوده است. از سده چهارم هجری به بعد که «تابران» شهر مرکزی توس شد باز همین تسامح درباره آن شهر هم روی داد. یعنی به جای این که بگویند فردوسی و خواجه نظام‌الملک و امام محمد غزالی در تابران توس زاده شدند و یا در آن می‌زیستند، تنها گفته‌اند آنها «توسی» بودند. این سهل‌انگاری سبب شده است تا بعضی بپندارند که بقعه هارونی هم در شهر تابران توس بوده است، و همین امر باعث باوری غلط شده و عامه مردم بنایی متعلق به سده‌های هفتم و هشتم هجری را که در دل شهر تابران توس قرار دارد اکنون همان بقعه هارونی، و یا چنان که خود می‌گویند «زندان هارون» و محل شهادت ۶۰ سید علوی می‌دانند! که البته سندیتی ندارد. و بنای مزبور خانقاهی متعلق به سده هشتم هجری است.

۴۵- مقدمه شاهنامه ابومنصوری، مندرج در بیست مقاله قزوینی، مقاله «مقدمه قدیم شاهنامه»،

ص ۸۹؛ نیز بنگرید به مشهد طوس، ص ۴۰۳؛ سراینده کاخ نظم بلند، ص ۵۶.

۴۶- وجود قبر هارون در محل حرم و مجاور ضریح حضرت رضا (ع) نیاز به مأخذ و منبع ندارد. بقعه هارونی خواندن آن در قرون اولیه نیز مسلم است. با این همه بنگرید به مشهد

توس، ص ۴۰۴؛ شمس الشموس، ص ۱۱.

اما درباره آنچه به عنوان محل احتمالی مقبره و خانقاه امام محمد غزالی اخیراً در توس کشف شده چند جمله زیر قابل یادآوری است:

با توجه به دلایل مثبت و منفی در انتساب بنای کشف شده جدید به گور و خانقاه امام محمد غزالی، بحث و تحقیق در این باره باید ادامه بیابد تا عاقبت به نتیجه‌ای منطقی و علمی منجر گردد. اما به هر روی آنچه در شمال شرقی باره توس کشف شده دارای ارزشی تاریخی فراوانی است، لذا قطعاً توسط میراث فرهنگی بازسازی و یکی از کانونهای توجه و سیاحت زائران توس خواهد شد. دست کم همان محل را می‌توان به صورت بنای یادبود گور چند بزرگ مردی که قطعاً در توس مدفون بوده و اینک گورهایشان ناپیداست در آورد. این بزرگان عبارتند از امام محمد غزالی، محمد معشوق توسی^{۴۷} (عاقلمجنون‌نمای همعصر فردوسی)، فخرالدین مارشکی (شاگرد غزالی که به دست غزها در میانه سده ششم کشته شد).^{۴۸} شیخ ابوالقاسم کرکانی (شیخی که نام وی به حق یا ناحق با شاهنامه پیوند خورده است)^{۴۹}،

۴۷- این مرد که از نوع بهلول صفتان بوده به نسل بعد از فردوسی تعلق داشته و همعصر ابوسعید ابی‌الخیر و از یاران او بوده است. بنا بر نوشته حمدالله مستوفی تا سده هشتم هجری گور محمد معشوق در توس معلوم بوده است (ترهه القلوب، ص ۱۵۱). با محمد معشوق در صفحات آینده بیشتر آشنا خواهیم شد. عمده احوال وی در آثار عطار و اسرار التوحید مندرج است.

۴۸- بنگرید به مجمل فصیحی، ج ۲، ص ۲۴۸؛ اسرار التوحید، ص ۳۷۷ و ۷۵۰؛ کامل، ج ۲۰، ص ۲۴۹.

۴۹- شیخ ابوالقاسم کرکانی (منسوب به روستای کرکان توس) از شیوخ آزاد منش و مدافع حلاج و از زمره یاران ابوسعید ابی‌الخیر، نیز استاد و پدر زن ابوعلی فارمدی بوده است. وی یکی از شیوخ بزرگ توس در سده پنجم و زمان سلاجقه بوده است (۳۸۰-۴۶۹). بعضی به اشتباه او را ابوالقاسم گرگانی نوشته‌اند (تذکره الاولیاء). بعضی هم با خطایی فاحش وی را همان مذکر متعصبی دانسته‌اند که بر جنازه فردوسی نماز نکرد و مانع از دفن شاعر در گورستان عمومی شد (تذکره الشعراء، ص ۶۲) اما شیخ میرا از این اتهامات است (بنگرید به تعلیقات اسرار التوحید، ص ۶۷۷). شیخ ابوالقاسم در توس مدفون شده و تا آغاز سده دهم هجری گورش نمایان و زیارتگاه عموم بوده است (بنگرید به مهمان نامه بخارا، ص ۳۵۰). دکتر شفیع کدکنی مقاله مفصلی درباره وی در دست تحریر دارد که امید می‌رود به زودی منتشر گردد.

شیخ ابونصر سراج^{۵۰}، و ... دهها و صدها بزرگ مرد دیگر، که به قول حمدالله مستوفی تنها سه هزار ولی ابوبکر نام آنها در یکی از گورستانهای آن شهر مدفون بوده‌اند.^{۵۱}

ارگ طوس

ارگها عموماً محل استقرار دولتیها و حکام و بستگان آنها، به صورت شهری مستقل در داخل شهری دیگر بوده‌اند. ارگ شهر تابران توس نیز چنین بوده است. بنای نیمه ویران ارگ یا کهندژ توس با وسعتی چهار هکتاری در گوشه شمال غربی شهر و به فاصله چند صد متری از بنای هارونیه و باغ آرامگاه فردوسی بر جاست. از وضعیت ارگ به نیکی بر می‌آید که دارای دژی با برج و بارو به مساحت تقریبی یک هکتار در وسط، منطقه و بخشهایی مسکونی بر گرد دژ اصلی، و سپس باره و خندقی بر گرد آن همه بوده است، و این یعنی شهرکی در داخل شهری دیگر.

در حالی که از شهر تابران جز باره نیمه ویران آن چیزی باقی نیست همین اندازه از برج و باره و انگاره ارگ که سلامت مانده محل تأمل است، اما این سلامت نسبی نه تصادفی و یا به سبب استحکام بیشتر ارگ، بلکه بر اثر تجدید بناهای مکرر آن بوده است. به گواهی تاریخ پس از آن که میرانشاه پسر تیمور در سال ۷۹۱ هـ توس را به خاک و خون نشانند تقریباً دیگر آبادی در آن نماند و رو به ویرانی نهاد. اما ارگ یا قلعه توس تا یکی دو قرن بعد هم محل استقرار یا مورد استفاده نیروهای حکومتی خراسان بود. به عنوان مثال در سالهای اولیه بعد از مرگ تیمور (۸۰۷) که شهر تابران توس فاقد جمعیت شهری بوده از قلعه یا ارگ آن به صورت حبسگاه یکی از امرای سیستان یاد شده است.^{۵۲} صد و چند سال بعد و در زمان شاه تهماسب صفوی به سال ۹۳۳ نیز که از بکهای شیبانی به زعامت عبیدالله خان (پسر برادر

۵۰- وی از همعصران ابوسعید ابی الخیر و پیر اولیئه او، نیز از مشایخ کلان عرفان ایران و خراسان در سده چهارم، مشهور به «طاووس الفقرا» بوده است. به نوشته مؤلف مهمان نامه بخارا (ص ۳۵۰) گور وی نیز تا آغاز سده دهم در توس معلوم و زیارتگاه بوده است.

۵۱- نزهة القلوب، ص ۱۵۱ (در صفحات آتی نیز عین قول مستوفی خواهد آمد).

۵۲- زبده التواریخ حافظ ابرو، ص ۳۳۶؛ مجمل فصیحی، ۳، ص ۱۹۶.

شیبک خان) به مشهد حمله کرده بودند، خانوادهٔ حاکم مقتول مشهد به نام «برون سلطان» به قلعهٔ توس پناهنده شدند، که البته ازبکها قلعه را محاصره و تخریب کردند.^{۵۳} بنابراین ارگ توس تا حدود یک و نیم قرن بعد از ویرانی شهر همچنان دایر و مورد استفاده بوده است. از آن پس تا مدتها خبری از آبادی توس و ارگ آن در متون دیده نمی‌شود، الا آن که باز در عهد نادرشاه از دژی با نام «قلعهٔ شیر خانهٔ توس» در مشرق شهر یاد شده است، که در سطور آینده به شرح آن خواهیم پرداخت. چون خرابه‌های ارگ چیز قابل توجهی برای عموم ندارد معمولاً کسی از زائران عادی توس سراغ آن را نمی‌گیرد. اما برای آنهایی که در جستجوی تاریخچهٔ این شهر هستند البته ارگ ورقی سترگ و پر نکته از تاریخ این شهر است. کاوشهای اخیر باستان‌شناسان در محوطهٔ ارگ، که به صورت گمانه‌زنی در جای جای آن انجام شده، می‌نمایاند که آغاز حیات ارگ نیز مانند خود شهر تابران به قرون اولیهٔ اسلامی می‌رسد و در عصر غزنویان و سلجوقیان و ایلخانان و تیموریان مورد توجه بوده و مرمتها و بازسازیهایی در آن صورت گرفته است.^{۵۴} ارگ توس چند حالی است که در دست مرمت و بازسازی قرار گرفته و به زودی بر جاذبه‌های شهر تابران خواهد افزود.

□

۵۳- خلاصهٔ التواریخ (میر منشی قمی)، ۱، ص ۱۷۱، تاریخ شهر مشهد، ص ۱۰۲.
 ۵۴- برای آگاهی از حاصل کاوشهای باستان‌شناسی در محوطهٔ ارگ توس بنگرید به توس شهر خفته در تاریخ، صص ۴۵ تا ۷۱؛ کتاب پاژ، ش ۱۳ - ۱۴، ص ۶۲؛ و ارزشهای فرهنگی توس ...، ص ۱۲.

□

میل اخنگان و جنگ آندرخ

سرآغاز

با این که هزار سال از درگذشت شاعر حماسه‌سرای ایران می‌گذرد هنوز اثر مستقلی که «تاریخ عصر فردوسی» را بنمایاند تا ابهامات «زمان و زندگانی» او مرتفع شود فراهم نیامده است. متأسفانه پژوهش‌هایی هم که توسط محققین غیرایرانی و اغلب به زبان بیگانه صورت گرفته پاسخگوی نیاز مردم ایران نیست.

تا آنجا که نگارنده این سطور آگاهی دارد تنها استاد دکتر غلامحسین یوسفی با تألیف کتاب ارزشمند فرّخی سیستانی بخشی از نیاز مشتاقان درک تاریخ عصر فردوسی را برآورده‌اند (سال اولین انتشار ۱۳۴۱) و گرنه پژوهش‌های چند محقق هندی و اروپائی و روسی و افغانی (مثل محمدناظر و محمد حبیب و باسورث و بارتولد و فرای و مددی ...) با انگیزه‌هایی جز بیان «تاریخ عصر فردوسی» و برآوردن نیاز مردم ایران فراهم آمده است. در این میان استاد گرانقدر دکتر عبدالحسین زرین‌کوب تاریخ مردم ایران را تألیف کرده‌اند (سال انتشار ۱۳۶۷)، که فصلی از جلد دوم آن تحت عنوان «از نیشابور تا غزنه» جامع‌ترین و ارزشمندترین مرجعی است که تاریخ عصر فردوسی را هم می‌نمایاند و حقیقتاً نعمتی کبری و چراغی تابنده فراروی پژوهشگران و دوستداران فردوسی و حوادث زمان و زندگانی اوست.

پیدااست که درین خلاً محرز، همان چند ده صفحه فصل «از نیشابور تا غزنه» که پیدایش سامانیان تا ظهور سلاجقه و خاتمه کار غزنویان را می‌نمایاند، تحفه‌ایست نادر که چون اوراق زر دست به دست خواهد گشت و حتی به صورت کتاب درسی در دانشگاه‌ها تدریس خواهد شد.

اما همین شأن علمی و جایگاه منحصر به فرد دکتر زرین‌کوب، که مجتهد گونه‌ای هستند در عرصه تاریخ و ادبیات ایران، و آثارشان حکم رساله مراجع تقلید را دارد - حق چنین است - دوستداران ایشان و هم تاریخ و فرهنگ ایران را وامی‌دارد تا برای تنقیح و اعتبار هرچه بیشتر آثار این استاد ارجمند بکوشند، چرا که

لغزش‌های احتمالی و نادر آثار ایشان به عده کثیری از دوستداران و پژوهندگان تاریخ و ادب ایران نیز سرایت خواهد کرد.

نگارنده این سطور که هم‌شهری فردوسی و علاقمند به درک و بیان تاریخ عصر او می‌باشد و سالی چند را صرف مطالعه تاریخ قرون چهارم و پنجم نموده است، تنها با این انگیزه حاشیه‌ای چند بر فصل «از نیشابور تا غزنه» تاریخ مردم ایران دارد، که امیدوارست به رؤیت استاد هم برسد و استفساری از خود ایشان تلقی شود. از آنجا که نگارنده دانش و آگاهی عمومی خویش را چون «مویی» می‌بیند نازک و دانش بیکران جناب زرین‌کوب را چون حبل‌المتین و «ریسمانی» موثق - که برکشنده بسیاری از شیفتگان تاریخ و فرهنگ ما به بام معرفت بوده و هست - عنوان این جسارت‌نامه را هم «مویی به ریسمانی» گذاشته، به این امید که حتی به اندازه تار مویی «قوت و یار» تاریخ مردم ایران گردد، چون ما مردم دشت توس باور داریم که «مویی به ریسمانی قوت است».

چون ممکن است بعضی از خوانندگان این گفتار تاریخ مردم ایران را مطالعه نکرده، یا نسبت به تاریخ عصر فردوسی خالی‌الذهن باشند، مجبوریم که توضیحات واضح برای اهل فن را در ابتدای هر بند ادا کنیم، که امید است به منزله جسارت نگارنده تلقی نگشته و بخشوده آید.

ترکان قراخانی مشهور به آل افراسیاب یا ایلک‌خانیه اولین قوم از تورانیان بودند که ایران بعد از اسلام را در سال ۳۸۲ مورد حمله قرار دادند و ماوراءالنهر و بخارا را در همان سال متصرف شدند. امیر وقت سامانی که نوح‌بن منصور (امیر رضی) بود به علت خیانت سپهسالار خود (ابوعلی سیمجور) و دیگر سردارش (فایق) قادر به مقابله با ترکان نگشت و بخارا را رها کرد و به شهر آمل (در کنار جیحون) گریخت. اما زعیم ترکان (بغراخان) در همان سال بیمار و مجبور به ترک بخارا گردید و در میانه راه درگذشت. امیرنوح چون به مقر عز و دولت خویش بازگشت برای تنبیه سالاران خائن خود از غزنویان استمداد جست، در نتیجه سبکتکین غزنوی به اتفاق پسرش محمود در سال ۳۸۴ وارد خراسان شدند. امیر سامانی هم به ایشان پیوست و طی جنگی که در همان سال در کنار شهر هرات

روی داد سالاران یاغی سامانی شکست خوردند و به گرگان و پناه آل‌بویه گریختند. سپه‌سالاری سامانیان و ولایت مادون‌النهر (زیر رود) هم از همان زمان از آن محمود و پدرش شد. ابوعلی سیمجور و فایق سال دیگر از گرگان بازگشتند و محمود را از خراسان راندند (سال ۳۸۵) اما محمود با پیوستن به پدر خویش و مراجعت به توس رقباً را مورد حمله قرار داد که منجر به جنگی سرنوشت‌ساز در صحرای ده اندرخی واقع در یک و نیم فرسنگی شمال شرق دروازه رزان توس - محل زندگی شاعر حماسه‌سرای ایران - گشت و پیروزی همیشگی غزنویان بر آل سیمجور را فراهم آورد.

تاریخ مردم ایران درباره این جنگ گوید:

«ابوعلی فاق ... در حوالی توس شکست سختی خوردند و تلفات بسیاری هم بر آنها وارد شد ... و به حدود سرخس عقب نشستند ... فایق به قلمرو ایلک ترک رفت و ابوعلی که حادثه‌ی عشقی او را در خراسان به دام مخالفان انداخت، مأمون خوارزمشاه یکچند به او پناه داد، سرانجام با اجازه و اشاره امیرسامانی به بخارا رفت»^{۵۵}.

آنچه در تاریخ مردم ایران آمده باید متأثر از تاریخ گردیزی باشد، که در آن آمده است: «... به توس حرب کردند و به ده اندرخی. ابوعلی را هزیمت کردند و اسپران از دست او بیرون کردند و لشکرگاه او را غارت کردند و ابوعلی از راه طبس به سوی ری رفت ... پس دل ابوعلی تنگ شد و متنکر حال به نیشابور آمد، از بهر زنی را، و امیرمحمود او را بگرفت و بازداشت. و از بند بگریخت (!؟) و روی به خوارزم نهاد»^{۵۶}.

گرچه تاریخ گردیزی یکی از مأخذ معتبر عصر فردوسی و غزنویان است و اغلب از صحت و دقت خاصی برخوردار است اما متأسفانه در این مورد اشتباه شده است، چرا که دو مأخذ معتبر دیگر عصر غزنویان، تاریخ یمینی و بیهقی متفقاً

۵۵ - تاریخ مردم ایران، دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، تهران، امیرکبیر، جلد ۲، چاپ اول، سال ۱۳۶۷، ص ۲۱۶ (فصل از نیشابور تا غزنه).

۵۶ - تاریخ گردیزی یا زین‌الخبار، گردیزی، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب، چاپ اول، سال ۱۳۶۳، ص ۳۷۳.

آورده‌اند:

«جنگ فریقین در شبگیر روز یکشنبه ده روز از ماه جمادی‌الآخر سال ۳۸۵»^{۵۷} در «صحرای مقابل ده اندرخ»^{۵۸} روی داد. محل جنگ هم به انتخاب ابوعلی و فایق بود که «آثار ادبار و شکست در احوال ایشان مشهود بود»^{۵۹} و قصد داشتند که با پشت دادن به کوه و دره منتهی به دژ کلات «به حصانت جوانب و خصب اطراف و نواحی آن مستظهر شوند»^{۶۰} تا در صورت شکست و بسته شدن راه گریز (از جانب خراسان) از طریق آن دره و دژ کلات به دشت خاوران راه داشته باشند. چنین نیز شد و پس از یک روز جنگ هزیمت شدند و در «رود گریختند»^{۶۱} و به دژ کلات پناهنده شدند، که دژبان آن (امیرک طوسی) متفق و یار ایشان بود.^{۶۲}

پس از آن هم مطابق توضیحات مفصل عتبی در تاریخ یمنی میان ابوعلی و فایق در کلات اختلاف افتاد. چرا که ابوعلی سیمجور در صدد عذرخواهی از امیرسامانی و امید پذیرش بود اما فایق چنین امیدی نداشت، لذا از ابوعلی جدا و از آن سوی رشته‌کوه هزارمسجد عازم سرخس شد. ابوعلی هم در پی او روانه گردید. هر دو از سرخس به مرو رفتند و هرکدام جداگانه درصدد عذرخواهی و التجا به امیرسامانی برآمدند، که عذر ابوعلی پذیرفته شد و دستوری رسید تا به جرجانه (جرجانیه یا گرگانج) رود و «آنجا مقیم باشد تا اندیشه تشریف و ترتیب ناپاره او به امضاء برسد، نوشته‌ای هم به مأمون بن محمد والی جرجانیه نوشته شد تا مقدم او را

۵۷ - تاریخ بیهقی، ابوالفضل بیهقی، تصحیح دکتر علی‌اکبر فیاض، مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی، سال ۱۳۵۶، ص ۲۶۱.

۵۸ - تاریخ یمنی، تألیف عتبی، ترجمه جرفادقانی، تصحیح دکتر جعفر شعار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ دوم، سال ۱۳۵۷، ص ۱۱۹.

۵۹ - ک به: تاریخ بیهقی، ص ۲۶۰ و تاریخ یمنی، ص ۱۱۷

۶۰ - تاریخ یمنی، ص ۱۲۰.

۶۱ - بیهقی، ص ۲۶۱.

۶۲ - یمنی، ص ۱۲۲.

مکرم دارد»^{۶۳}.

ابوعلی حسنی الامر راهی جرجانیه شد، اما هنگام عبور از خوارزم توسط ابوعبدالله خوارزمشاه (از آل عراق) محبوس گردید. «چون مأمون از این حال آگاه شد سپاهی به خوارزم فرستاد» که ابوعلی سیمجور اسیر و ابوعبدالله امیر را به دست آوردند و «قیدی که برپای ابوعلی بود بر کعب ابوعبدالله نهادند ... و امیر اسیر گشت و اسیر امیر شد»^{۶۴}. این دو را به جرجانیه بردند و در مجلس شراب مأمون و ابوعلی «به یک ضرب شمشیر سر خوارزمشاه را در میان مجلس انداختند و خوارزم مأمون را مستغنی شد»^{۶۵}. و بدین بهانه آل عراق از خوارزم برافتادند و خوارزمشاهی تنها از آن مأمونیان شد. بالاخره با «اشاره و دستور» امیر سامانی ابوعلی هم به بخارا فرستاده شد و اسیر گردید ...

آنگاه پسر وی، «ابوالحسن بن ابی علی سیمجور که به ناحیت قاین (ملک موروثی آن خانواده) مقیم بود، چون خبر هزیمت پدرش به در طوس بدو رسید به ری شد، و از ری بر هوای زنی یا غلامی به نیشابور باز آمد و متواری شد، و امیر محمود جد فرمود در طلب وی. بگرفتندش و سوی غزنین - و یا ابتدا به بخارا و بعد به غزنین - بردند»^{۶۶}.

بجز آنچه گشت محل جنگ و سلطه خصم بر دشت طوس و خراسان هم امکان «عقب نشینی ابوعلی و فایق را» از اندرخ به سرخس و رفتن به ری و نیشابور نمی داد. چون ده «اندرخ» - که هنوز با همین نام در فاصله تقریباً ۲ فرسنگی شمال دروازه رزان طوس واقع است - در مدخل معبری است که اکنون به «دره کارده» شهرت دارد، و این معبر از دیرباز اهمیت سوق الجیشی خاصی در خراسان داشته، چون یکی از معدود بریدگیهای رشته کوه هزار مسجد است که طوس را به دشت خاوران اتصال می دهد. احتمالاً شهر طابران هم به همین دلیل در مدخل آن ساخته

۶۳ - پیشین، ص ۱۲۵.

۶۴ - همان، ص ۱۳۰.

۶۵ - همان، ص ۱۳۱.

۶۶ - تلفیقی از تاریخ یمنی، ص ۱۴۵ و بیهقی، ص ۲۶۳.

شده است. در منتهی الیه آن معبر هم دژ تاریخی و طبیعی کلات قرار دارد که مشرف بر دشت خاوران است. ابوعلی و فایق از آن جهت مدخل این درّه و صحرای مقابل آن را برای جنگ انتخاب کرده بودند که رقیبان از جانب پوششنگ و هرات و سرخس به خراسان و ایشان حمله ور شده بودند و در صورت پیروزی، راه گریز شکستگان را از طریق خراسان به ماوراءالنهر می بستند.

بنابراین چگونه ممکن است منهزمین پس از شکست به سرخس عقب نشینی کرده، و ابوعلی به ری رفته و دچار حادثه عشقی در نیشابور هم شده باشد؟ آنچه گذشت ما را وامی دارد که نظر گردیزی را اشتباه تلقی کرده و گفته عتبی و بیهقی را بپذیریم - حتی اگر بجز استاد زرین کوب استادی چون شادروان بهار هم مرتکب همین اشتباه شده باشد.^{۶۷}

دیگر این که معلوم نیست چرا علیرغم تصریح هر سه مورخ (عتبی، گردیزی و بیهقی) به محل دقیق جنگ، یعنی صحرای مقابل اندرخ در جوار دروازه رزان طوس، تاریخ مردم ایران از اشاره به آن خودداری کرده است؟ تذکاری که می توانست برای درک بهتر احوال فردوسی و شاهنامه و هم رابطه شاعر و محمود بسیار مفید واقع شود. ده اندرخ آنقدر به شهر طابران طوس و قریه «باژ» نزدیک بوده و هست که یقیناً فردوسی - اعم از این که در باژ بوده باشد یا طابران - شاهد کر و فرّ دلاوران آن جنگ مهم بوده است (فاصله اندرخ تا شهر طابران و باژ هرکدام حدود ده کیلومتر است) بنابراین، باتوجه به این که محمود غزنوی برای اولین بار در سال ۳۸۴ به اتفاق پدرش وارد خراسان شده و به سپه سالاری سامانیان رسیده، سال بعد هم در زادگاه شاعر درگیر چنان جنگی با حکام پیشین خراسان گردیده، باید اولین شناخت جدی و مهم فردوسی از وی در همان زمان و ضمن همان واقعه صورت گرفته باشد. کما این که خود فردوسی هم از همان سال به عنوان زمان آشنائی اش با محمود یاد کرده، آنجا که خواسته هزار بیت دقیقی را نقل کند. ابیات مزبور چنین است:

۶۷- فردوسی نامه، مجموعه مقالات ملک الشعرا بهار، به کوشش محمد گلبن، مرکز نشر سپهر، سال ۱۳۴۵، ص ۵۷.

چنان دید گوینده یکشب بخواب
 که یک جام می داشتی چون گلاب
 دقیقی ز جایی پدید آمدی
 بر آن جام می داستانها زدی
 به فردوسی آواز دادی که: می
 منخور بجز به آئین کاووس کی
 که شاهی گزیدی به گیتی که بخت
 نبازد بدو تاج و دیهیم و تخت
 ز شهنشاه محمود گیرنده شهر
 زشاهی بهر کسی رساننده بهر
 از امروز تا سال هشتاد و پنج
 نکاهدش گنج و ببالدش رنج^{۶۸}

اما نمی دانیم چرا استاد زرین کوب نه تنها یک سطر راجع به محل جنگ و اهمیت آن توضیح نداده، بلکه از بردن نام آن محل هم پرهیز کرده است. البته هم مورخان قدیم از ادای توضیح بیشتر درباره اندرخ خودداری کرده اند و هم محقق برجسته ای چون بارتولد با بیان جملاتی همانند اظهارات مؤلف تاریخ مردم ایران از واقعه و محل آن یاد کرده است، به نوشته وی: «جنگ در حوالی طوس وقوع یافت. هر دو عاصی اصلی هم به سرخس، و از آنجا به آمل (کنار جیحون) گریختند»^{۶۹}.

در خاتمه، نگارنده این سطور که افتخار شاگردی حضور جناب زرین کوب را هم نداشته، با شناخت و تصویری که از شخصیت و اخلاق عالمانه آن استاد از طریق مطالعه آثار متعدد ایشان دارد مطمئن است که گستاخی هایی از این دست که از عشق و علاقه به ایران و تاریخ و فرهنگ آن و هم به تألیفات آن استاد ناشی شده است، مایه آرامش خاطر و خشنودی ایشان خواهد شد. و حتماً به تشویق شاگردانی چنین خواهد پرداخت، تا شاید پس از همین دقت و کنکاشها، عاقبت ما مردم ایران نیز معرفت کاملی بر گذشته مان بیابیم و «راه به دیهی ببریم».

میل اخنگان:

خوشبختانه در صحرای فصیح مقابل ده اندرخ بعداً بنای تاریخی زیبا و چشم نوازی ساخته شده، که چون در جوار روستای قدیم اخنگان قرار دارد به «میل

۶۸ - شاهنامه فردوسی، تصحیح ژول مول، تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی، با ترجمه جهانگیر افکاری، چاپ سوم، ۱۳۶۳، جلد ۴، ص ۱۸۰.

۶۹ - ترکستان نامه، و.و. بارتولد، ترجمه کریم کشاورز، تهران، انتشارات آگاه، چاپ دوم، سال ۱۳۶۶، ص ۵۵۸.

اخنگان» شهرت یافته است. این بنا دارای سردابی جهت دفن جسد و هم سنگ گوری با کتیبه‌ای تقریباً فرسوده و ناخواناست اما احتمال می‌رود که در دوره ایلخانان ساخته شده باشد. میل اخنگان در کنار جاده‌ی اسفالتی‌ای که شهر طابران طوس را به روستای پاژ یا پاز (زادگاه فردوسی) متصل می‌سازد احداث شده و فاصله آن از شهر طابران و پاژ هر کدام ۹ کیلومتر است.

با توجه به این که شهر طابران طوس با ظهور تیمور تخریب و غیرقابل سکونت شده است، متأسفانه در منابع و متون قدیمی خبری درباره‌ی میل اخنگان درج نشده است. ظاهراً اولین بار آندره گدار فرانسوی در اوایل سده چهارده خورشیدی به بررسی و معرفی این بنا پرداخته و آن را از قول غیر مستند اهالی محل گور «گوهر تاج» خواهر گوهرشاد خوانده است. از آن پس گمان می‌رود که برای اولین بار نگارنده این سطور ارتباط محل میل اخنگان را با روزگار فردوسی طرح کرده باشد.^{۷۰}

خوشبختانه بعد از طرح این ارتباط مهم، جست‌وجو و گریخته در نوشته‌های دیگران نیز «میل اخنگان» محل آشنایی اولیه فردوسی و سلطان محمود غزنوی معرفی شده است. چون این بنا به بستگان گوهرشاد آغا منسوب شده، نگارنده در گفتار یازدهم این مجموعه، با عنوان «شخصیت افسانه‌ای بانو گوهرشاد» به معرفی نسبتاً کامل آن پرداخته است، لذا در این جا از تحریر مکرر آن مطالب پرهیز می‌شود.

۷۰ - هم در مقاله مویی به ریسمانی در سال ۱۳۶۹ و هم در کتاب سراینده کاخ نظم بلند - پنج گفتار در زمان و زندگانی فردوسی، منتشر شده در سال ۱۳۷۱، صفحات ۸ - ۸۶؛ نیز در کتاب پاژ، شماره ۱۴ - ۱۳، در سال ۱۳۷۱، ویژه‌توس و فردوسی، در مقاله «آثار و بناهای تاریخی - باستانی توس»، ذیل «میل اخنگان»، ص ۶۸.